

## Unit 23 book 3

بومی

یک بومی اصلی استرالیا است قبل از اینکه اروپایی ها در آنجا زندگی کنند  
بومیان آثار هنری زیبایی خلق کردند.

ممنوع کردن

ممنوع کردن چیزی این است که اجازه ندهید مردم این کار را انجام دهند.  
سیگار کشیدن در این ساختمان ممنوع است.

محتاط

اگر محتاط باشید ، در یک موقعیت خطرناک مراقب هستید.  
هنگام قرار دادن جعبه ها ، بسیار محتاط باشید.

اعتراف کردن

اعتراف به چیزی این است که بگویید آن را انجام داده اید.  
او اعتراف کرد که مسئول انتخاب داستان برنده است.

کلبه

کلبه یک خانه کوچک و قدیمی در حومه شهر است. عمه من در یک کلبه زیبا در کوهستان زندگی می کن.

هنگام روز

هنگام روز زمانی است که آسمان روشن است.  
من فقط به بچه هایم اجازه می دادم که در طول روز بیرون بازی کنند.

مستاصل

اگر ناامید باشید ، هر کاری را برای انجام یا تغییر کاری امتحان خواهید کرد.  
من ناامید هستم که یک کار جدید پیدا کنم.

محو شدن

اگر چیزی محو شود ، ساکت و تاریک می شود.  
تکه پارچه ای که پیدا کردم قدیمی و محو شده بود.

خشن

اگر شخص یا حیوانی خشن باشد ، عصبانی یا خشن است.  
گرگ ها حیوانات خشنی هستند. مزاحم آنها نشوید.

قمار کردن

قمار کردن به معنای بازی کردن در یک بازی است که شامل بردن یا از دست دادن پول می شود.  
بسیاری از مردم دوست دارند برای قمار به کازینو بروند.

چمن

چمن به منطقه ای پوشیده از سبزه گفته می شود.  
پدر من چمن جلوی در خانه ما را بسیار مرتب نگه می دارد.

چمن زدن

چمن زدن به معنای کوتاه کردن آن است.  
من هر آخر هفته چمنمان را مرتب می کنم.

قانون شکن

یاغی مجرمی است که از پلیس مخفی می شود.  
پلیس پوستره‌های قانون شکن را به همه مردم منتقل کرد.

چشم انداز

چشم انداز احتمال وقوع چیزی است.  
او هر روز صبح با چشم انداز داشتن یک روز خوب از خواب بیدار می شود.

کیف پول

کیف دستی کیسه ای است که زنان در آن پول ، آرایش و کلید نگهداری می کنند.  
خواهرم دوست دارد کیف پول مارک بخرد.

میله

میله یک چوب نازک است که از چوب یا فلز ساخته شده است.  
من یک میله ماهیگیری جدید خریداری کردم تا در تعطیلات از آن استفاده کنم.

به ندرت

اگر چیزی به ندرت اتفاق بیفتد ، خیلی اوقات اتفاق نمی افتد.  
به ندرت در جنوب آریزونا باران می بارد.

تراشیدن

تراشیدن یعنی بریدن موهای صورت با وسیله ای تیز.  
پدر من هر روز صورت خود را می تراشد زیرا ریش نمی خواهد.

وحشت زده

اگر وحشت زده باشید ، به شدت می ترسید.  
وقتی روح را دیدم کاملاً وحشت کردم!

جادوگر

جادوگر مردی است که می تواند جادو کند.  
جادوگر طلا را از آسمان سقوط داد.

هانس تنبل

هانس تنبل بود. او بندرت در هر کاری به مادرش کمک می کرد. او آشپزی نمی کرد و هرگز چمن را کوتاه نمی کرد . او حتی اصلاح نمی کرد! او روز را با پول مادرش قمار میکرد. یک روز مادرش فهمید که پولش از کیفش رفته است. "شما از خانه من ممنوع شده اید!" او داد زد. "تا زمانی که درس خود را یاد نگرفته اید ، برنگردید!"

هانس مانند یک قانون شکن برای زندگی در جنگل رفت. اما هوا سرد بود و هانس نتوانست غذا پیدا کند. او برای درخواست غذا به یک کلبه رفت.

یک بومی در، را جواب داد. "آیا می توانم اینجا بمانم؟" هانس پرسید.

مرد در جواب گفت: "اگر کار کنی می توانی بمانی".

هانس احتمال غذا و گرما را دوست داشت ، بنابراین موافقت کرد.

مرد به یک مزرعه اشاره کرد. "این میله را بردار و آن جا بکار. من یک جادوگر هستم ، و این میله جادویی غذا برای ما به ارمغان می آورد."

میدان دور بود. هانس می دانست راه رفتن در آنجا سخت خواهد بود. بنابراین او فقط میله را به پشت کلبه انداخت و کنار رودخانه نشست. وقتی نور روز کم رنگ شد ، او به کلبه برگشت و خوابید.

صبح روز بعد ، پیرمرد بسیار خشن به نظر می رسید. "تو میله را به زمین نبردی!" او فریاد زد.

هانس اعتراف کرد: "نه ، خیلی دور بود!"

"به خاطر تو چیزی برای خوردن نداریم!" مرد جواب داد.

هانس از اینکه مرد او را مجازات کند ، وحشت داشت. بنابراین دوید خانه. "مادر!" او گریه کرد ، "من ناامید از بازگشت هستم!" مادرش محتاط بود.

"قول می دهی کار کنی؟" او پرسید.

"آره!" هانس گفت: "من دیگر هرگز تنبل نخواهم بود!"